

توصیف شخصیت‌ها در داستان در «یک بود و یک نبود»

مقدمه

از آغاز قرن سیزدهم هجری، ایرانیان در معرض جریانی قرار گرفتند که در تاریخشان نظیر نداشته است؛ جریان فرهنگ غربی. تأثیرات تماس ایرانیان با فرهنگ‌های غربی بسیار مهم و عمیق است تا بدانجا که می‌توان نتایج طولانی‌مدت آن را حتی در دگرگونیهای حاضر در جامعه ایرانی مشاهده کرد.^۱

سال ۱۳۰۰ ش. از جهاتی گوناگون در ادبیات معاصر مهم به شمار می‌آید. علی‌اکبر دهخدا و اشرف‌الدین گیلانی، زبان عامیانه را در شعر آوردند. نیما یوشیج، نخستین مجموعه شعر خود، قصه رنگ‌پریده، را منتشر کرد و جمالزاده با چاپ یکی بود و یکی نبود، در عرصه داستان‌نویسی ایران مطرح شد.

آنچه «نخستین مجموعه داستانهای کوتاه ایرانی»^۲ را جذاب و خواندنی می‌کند، فنون برجسته داستانی یا محتوای عالی آن نیست. یکی بود و یکی نبود، اگرچه بنا بر تأیید بسیاری از محققان بهترین اثر داستانی جمالزاده است.^۳ اما در مقایسه با داستانهای کوتاهی که پس از این، هدایت، علوی، آل‌احمد و... نوشته‌اند، اثری در حد عالی به شمار نمی‌آید. شهرت و آوازه این اثر، یقیناً مرهون اهمیتی است که حق تقدم جمالزاده در خلق داستان کوتاه، به آن می‌بخشد.^۴ «جمالزاده در مورد کتاب یکی بود و یکی نبود احساس غرور می‌کند، زیرا معتقد است بدین وسیله سبک کاملاً جدیدی را در زبان فارسی وارد نموده است. جمالزاده معتقد است که یکی بود و یکی نبود جنبه آسمانی دارد و هر آینه او این اثر را نمی‌نوشت، دیگری آن را می‌نوشت. اما این افتخار و این موهبت نصیب او گردید.»^۵

جمالزاده در این کتاب، نابه‌سامانیهای جامعه طوفان‌زده‌ای را توصیف می‌کند که پس از انحلال مشروطیت، دچار هرج‌ومرج شده است، و این کار خود، نقطه عطفی در ادبیات انتقادی عصر به شمار می‌آید. او همچنین، حکام و صاحبان قدرت را مسئول همه این آشفتگیها معرفی کرده و با زبان طنز به آنها می‌تازد. این دید گسترده و بیان بی‌پروا، معلول دوری نویسنده از محیط آشفته وطن و مرکز قدرت سیاسی است.





۱- فارسی شکر است

راوی داستان، فردی ایرانی است که پس از پنج سال دربه‌دری و خون‌جگری، به وطن بازگشته است؛ اما در بدو ورود با برخورد نامناسب کرجی‌بانها، حمل‌های انزلی، مأموران تذکره و فراشان حکومتی مواجه شده و به‌عنوان فردی خارجی موقتا بازداشت می‌شود. هر یک از افرادی که با راوی در زندان به سر می‌برند، نمودار طبقه‌های خاص از مردم ایران هستند.

۱-۱- مأموران تذکره

نماینده طبقه حاکمه، فرصت‌طلب، سودجو و ستمگر.

۱-۱-۱- وضع ظاهری

صف شکافته شد و عنق منکسر و منحوس دو نفر از مأمورین تذکره که انگاری خود انکر و منکر بودند با چند نفر فراش سرخ‌پوش... با صورتهایی اخمو و عبوس و سبیل‌های چخماقی از بناگوش در رفته‌ای که مانند بیرق جوع و گرسنگی، نسیم دریا به حرکتشان درآورده بود، در مقابل ما مانند آینه دق حاضر گردیدند. (ص ۳۰)

۱-۱-۲- رفتار

محض اظهار حسن خدمت و لیاقت و کاردانی تر و خشک را با هم می‌سوزاند و مثل سگ‌ها به جان مردم بی‌پناه افتاده و در ضمن هم پا تو کفش حاکم بیچاره کرده و زمینه حکومت انزلی را برای خود حاضر می‌کرد... (ص ۳۲)

مأمور تذکره صبحی عوض شده و به جای آن یک مأمور تذکره تازه دیگری رسیده که خیلی جاسنگین و پُرافاده است و کباده حکومت رشت را می‌کشد. (ص ۴۳)

سوزاندن کتاب در ملاء عام و اتهام کفر به نویسنده، نخستین برخورد قدرتمندان محافظه‌کار پس از نشر این کتاب بود.^۶ هراس از واکنش‌های مخالفان، موجب وقفه‌ای چند ساله در کار جمالزاده می‌شود. اما با فراهم آمدن شرایط و آغاز مجدد داستان‌نویسی او، ارزشهای یکی‌بود و یکی‌نبود بیش از پیش آشکار شده^۷ و تقریباً در همه نقدها و تحقیقاتی که درباره جمالزاده، از گذشته تا حال، نوشته شده است، یکی بود و یکی نبود، حضوری همیشگی داشته و همواره مورد توجه منتقدان بوده است. هر کس از جمالزاده و آثار او سخنی به میان آورده، یکی بود و یکی نبود را از دیدگاه خود شرح و نقد کرده است.^۸

برخی، اولین داستانهای کوتاه جمالزاده را «سرآغاز ادبیات واقع‌گرای فارسی»^۹ و «جزء شاهکارهای ادبیات معاصر»^{۱۰} دانسته و او را «پیشرو رمان‌نویسی ایران»^{۱۱} و «مدع سبک ادبی جدیدی»^{۱۲} به شمار آورده‌اند. اما برخی دیگر معتقدند «نخستین مجموعه داستانهای جمالزاده، بیشتر نشانه پایان دورانی است که با نام ادبیات مشروطه از آن یاد می‌کنیم و نه شالوده داستان جدید»^{۱۳} و او «داستان کوتاه نویسی را گامی پیش‌تر از دهخدا برد»^{۱۴}

یکی بود و یکی نبود، شامل یک دیباچه، شش داستان کوتاه و بخشی از «مجموعه کلمات عوامانه فارسی» است. داستانها عبارت‌اند از: «فارسی شیر است، رچل سیاسی، دوستی خاله خرسه، درد دل ملا قربانعلی، بیله دیگ بیله چغندر، ویلان‌الدوله». بنا بر اهمیت چندگانه این کتاب، در مقاله حاضر، شخصیت‌های داستانی جمالزاده در داستانهای کوتاه این مجموعه مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش‌های بعدی قیل از توصیف شخصیتها، خلاصه‌ای از هر داستان بیان می‌شود. پیش از آغاز، سخنی چند درباره داستان کوتاه.



معرض تهلكه و دمار تدریجی قرار دهند... (ص ۳۵)

۱-۱- جوانک فرنگی مآب

نماینده روشن فکر نمایان و متجددان بیگانه از وطن.

۱-۳-۱- وضع ظاهری

جمالزاده که با هدفی انتقادی، به نگارش این داستان پرداخته است، در توصیف وضع ظاهری شخصیتها نیز اغراق می کند. او در این توصیف، از تشبیهات طنزآمیز بهره می گیرد. شبهه‌هایی که از میان اشیای مختلف انتخاب شده‌اند، در این تشبیهات جلب توجه می کنند.

با یخه‌ای به بلندی لوله سماوری که دود خط‌آهنهای نفتی قفقاز تقریباً به همان رنگ لوله سماورش هم در آورده بود، در بالای طاقچه‌ای نشسته و در تحت فشار این یخه که مثل کندی بود که به گردنش زده باشند در این تاریک و روشنی غرق خواندن کتاب رومانی بود. (ص ۳۲)

۱-۳-۲- گفتگو

مهم‌ترین ویژگی این بخش، کاربرد واژه‌های لاتین و گرته‌برداری از اصطلاحات بیگانه است.

من هم ساعت‌های طولانی هرچه کله خود را حفر می کنم آبسولومان چیزی در نمی یابم... آیا خیلی کومیک نیست که من جوان دیپلمه از بهترین فامیل را برای یک... یک کریمینل بگیرند و با من رفتار بکنند مثل با آخرین آمده. (ص ۲۸)

۱-۴- رمضان

نماینده عامه مردم ایران.

۱-۴-۱- وضع ظاهری

جوانک کلاه‌نمدی بدبختی... که چند سال پیش در اوایل شلوغی مشروطه و استبداد پیش یک نفر قفقازی نوکر شده بود. (ص ۳۳)

۱-۴-۲- گفتگو

رمضان از بدو ورود به زندان، در پی ایجاد ارتباط کلامی با سه نفر دیگر است. اما نه سخنان جوان فرنگی مآب را می فهمد و نه از کلمات مرد عربی‌دان چیزی سر درمی آورد. رمضان در مقابل سخنان آن دو، با درک نادرست معنی تنها یک واژه شروع به صحبت می کند. آنجا که مرد عربی‌دان به او توصیه می کند:

«... عنان نفس عاصی قاصر را به دست قهر و غضب مده که الکاظمین الغیظ و العاقین عن الناس». کلاه‌نمدی از شنیدن این سخنان هاج و واج مانده و چون از فرمایشات جناب آقا شیخ تنها کلمه کاظمی دستگیرش شده بود گفت: «نه جناب اسم نوکر تان کاظم نیست رمضان است.» (ص ۳۴)

جمالزاده در این داستان می خواهد بگوید، نابه‌سامانی فرهنگی پس از مشروطه و تداخل فرهنگهای سنتی و فرهنگ غربی موجب شده است بسیاری از مردم جامعه، زبان یکدیگر را نفهمند. در زندانی که راوی

تغییر مأموران حکومتی در فاصله‌های کوتاه، بیانگر اوضاع نابه‌سامان سیاسی و بی‌کفایتی زمامداران است. مأموران حکومت، هر یک نه در فکر خدمت به مردم و کاستن مشکلات آنها، که در اندیشه کسب مقام و موقعیتی برتر، در استبداد و ستمگری از هم سبقت می گیرند.

۱-۲- مرد عرب مآب

نماینده سنت‌گرایان.

۱-۲-۱- وضع ظاهری

در وهله اول گمان کردم گربه براق سفیدی است که بر روی کیسه خاکه زغالی چنبره زده و خوابیده باشد ولی خیر معلوم شد شیخی است که به عادت مدرسه دو زانو را در بغل گرفته و چمباتمه زده و عبا را گوش تا گوش دور خود گرفته و گربه براق سفید هم عمامه شیفته و شوفته اوست که تحت‌الحنکش باز شده و درست شکل دم گریه‌ای را پیدا کرده بود. (ص ۳۳)

۱-۲-۲- گفتگو

در این داستان، گفتگو بازتاب شخصیت افراد است. هر یک از آنها متناسب با طبیعت، اخلاق و اندیشه خود سخن می گویند. از این لحاظ، گفتگو در فارسی شکر است، نقش ساختاری دارد و استخوان‌بندی داستان را می‌سازد. در عبارت ذیل مرد عربی‌مآب، جز در افعال و حروف ربط و اضافه، از واژگان عربی بهره گرفته است. لعل که علت توقیف لمصلحه یا اصلاً لاقصد به عمل آمده و لاجل ذلک رجای واثق هست که لوالالباء عما قریب انتها پذیرد و لعل هم که احقر را کان لم یکن پنداشته و بلا رعایه المرتبه و المقام بالسوء احوال

وارد شده است هریک از دو شخصیت عربی دان و فرنگی مآب، به گونه‌ای سخن می‌گویند که یک آدم عادی و ساده، سخن آنها را در نمی‌یابد و در نهایت هر دو را دیوانه می‌پندارد.

۳-۴-۱- رفتار

رمضان از نخستین صحنه ورود به داستان، فردی مستأصل و درمانده است و در اعتراض به علت حبس خود:

پس از آنکه دیدید از آه و ناله و غوره چکاندن دردی شفا نمی‌یابد چشمها را با دامن قبای چرکین پاک کرده و در ضمن هم چون فهمیده بود قراولی کسی پشت در نیست یک طوماری از آن فحشهای آب‌نکشیده که مانند خرزبه گرگاب و تنباکوی هکان مخصوص خاک ایران خودمان است نذر جد و آباد این و آن کرد و دو سه لگدی هم با پای برهنه به در و دیوار انداخت. (صص ۳۳-۳۴)

۲- رجل سیاسی

رجل سیاسی، داستان جعفر حلاج، پنبه‌زنی ساده، است که با اصرار و سرزنشهای همسرش، به عالم سیاست وارد می‌شود. روزی در یکی از اجتماعات مردمی با صدای بلند، شروع به صحبت می‌کند و با جمعی از عوام بازار به سوی مجلس می‌رود. در آنجا به عنوان نماینده مردم، طرف صحبت و کلا قرار می‌گیرد. مدتی بعد پادوی سیاسی یکی از نمایندگان مجلس، به قصد جلب حمایت جعفر حلاج، مبلغی به او رشوه می‌دهد. جعفر حلاج به پیشنهاد حاج علی، پس از سخنرانی در جمع مردم، پول را به شاگردش می‌دهد تا به رشوه‌دهندگان برگرداند. اما کیسه پول نادانسته به خانه‌اش بازمی‌گردد و همه این حوادث موجب می‌شود مردم او را به عنوان سیاستمداری امین و مورد اعتماد بشناسند.

برخی این داستان را شاهکار جمالزاده دانسته‌اند^{۱۵} که در آن به نحوی شایسته، رنگهای ظاهری گروهی مردم بی‌دانش به خوبی شسته شده و بسیاری از زشتیها و پلیدیهای صحنه‌های سیاسی، نمایانده شده است. اما برخی دیگر معتقدند «این داستان، لطیفه‌ای بیش نیست، زیرا امکان وقوع حوادث آن بسیار اندک است و محور داستان بر حادثه‌ای استثنایی گذاشته شده است.»^{۱۶}

۱-۲- جعفر حلاج

نماینده قشر وکلای مجلس در دوره اول، کسانی که سواد چندانی نداشتند و از مناسبات سیاسی و شیوه حکومت‌داری چیزی نمی‌دانستند، اما به دلیل خوش‌نامی، حرافی یا جهل و نادانی مردم به وکالت برگزیده می‌شوند.

۱-۱-۲- گفتگو

الف) جعفر حلاج در روایت داستان نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده بود که توی بازارها هو افتاده بود که دکانه را ببینید و در مجلس اجتماع کنید. ما هم مثل خر وامانده که معطل هوش است، مثل برق، دکان را در و تخته کردیم و افتادیم توی بازارها و... علم صلاتی راه انداختیم که آن رویش پیدا نبود. (ص ۴۶)

ب) جعفر حلاج در گفتگو با حاج علی و در برابر وکلای مجلس

در همصحبتی با حاج علی و در برابر وکلای مجلس، او فردی کاملاً عامی و نادان جلوه می‌کند. واژه‌های رایج روز را حتی یک بار نشنیده و از موضوعات سیاسی روز بی‌خبر است.

وقتی [حاج علی] بلند شده بود برود پرسید: «جلسه آتیه کی خواهد بود؟» کلمه جلسه تا آن وقت به گوشم نخورده بود و در جواب معطل ماندم. (صص ۵۳ - ۵۴)

ج) جعفر حلاج بعد از سیاسی شدن در گفتگو با همسرش

جعفر حلاج در گفتگو با همسرش، واژه‌هایی را به کار می‌برد که به تازگی در اجتماع سیاسیون و یا از زبان حاج علی شنیده است و اغلب معنی و مورد استفاده آنها را به درستی نمی‌داند. بدین ترتیب او قصد دارد با مهم جلوه دادن موقعیت جدید در نظر همسرش و فراهم آوردن موجبات خرسندی او، لیاقت و شایستگی خود را نیز اثبات کند.

حاج علی که بیرون رفت ما هم سر و صورتی ترتیب دادیم و به زخم گفتم: «جلسه دارم.» و بدبخت را هاج و واج گذاشته و رفتم.^{۱۷} (ص ۵۴)

از همین‌گونه است گفتگوی جعفر با مردم بازار: ما هم خودمان را از تک و تا نینداخته و هر جور بود به زور و زجر هفت هشت تا از آن حرفهایی که حاج علی یادمان داده بود قالب زدیم و پس از آن چند تا کلفت هم به دم خیانتکاران وطن بستیم و آنها را از قهر و غضب ملی ترسانده و لبخندی زده و گفتم... اگر به جای صد هزار تومان^{۱۸} که می‌خواهند به زور توی گلوی ما بتیانند کرورها باشد ما را از جاده وطن‌پرستی خارج نمی‌کند. (ص ۶۴)

۲-۱-۲- رفتار

الف) برخورد جعفر پنبه‌زن به عنوان نماینده مردم معترض با نمایندگان مجلس

چند دقیقه نگذشت که از داخل مجلس آمدند و جناب آقای شیخ جعفر را احضار کردند و ما هم بادی در آستین انداخته و با باد و بروت هر چه تمام‌تر داخل شدیم ولی پیش خود فکر می‌کردم که مرد حساسی اگر حالا از تو بپرسند حرفت چیست و مقصودت کدام است چه جواب می‌دهی... حتی می‌خواستیم از پیش خدمت

می‌کند:

همین که دوباره از در مجلس بیرون آمدم خیال داشتم برای جمعیت نطق مفصلی بکنم و از این حرفهایی که تازه به گوشم خورده بود چندتایی قالب زده و سکه کنم ولی دیدم مردم به کلی متفرق شده‌اند و معلوم شد ملت باغیرت و نجیب بیش از این پافشاری را در راه حقوق خود جایز ندانسته و پی‌کار و بار خود رفته و کسور و کچلهایی هم که از بازار مرغیها عقیم افتاده بودند دیدم توی میدانگاهی سه قاپ می‌باختند و اعتنایی به ما نکردند و انگار نه انگار که چند دقیقه پیش فریاد زنده باد شیخ جعفرشان گوش فلک را کر می‌کرد. (ص ۵۰)

خواستم چیقی بکشم دیدم در بین گیرودار همانهایی که صدای زنده بادشان هنوز در گوشم بود به عنوان تبرک چیق و کیسه توتون و بعضی خرت و پرت دیگری را که در جیب داشتم زده‌اند و از همه بیشتر دلم برای یک دو سه دوهزاری سوخت که از سوراخ کیسه خاقان السلطنه در گوشه‌های جیبم انداخته... افتاده بود و می‌خواستم به خرج نان و آبی بزنم. (ص ۶۵)

۳- دوستی خاله خرسه

در ایامی که حضور نیروهای بیگانه موجب آشفتگی اوضاع در اطراف کرمانشاه شده بود، راوی داستان، برای دیدن مادرش روانه سفر می‌شود. در بین راه، یکی از همسفران او که جوانی خوش‌مشراب به نام حبیب‌الله است، قزاق روسی مجروحی را از میان برفها نجات می‌دهد. اما در نزدیکی کنگاور، در برخورد با یک دسته سرباز روسی، به اتهام بدرفتاری با قزاق مجروح، و در حقیقت برای غارت پولهایش، به دست آنها کشته می‌شود.

۳-۱- حبیب‌الله

هر اندازه چهره حبیب‌الله محبوب و دلپذیر توصیف می‌شود، چهره سرباز روسی، بیگانه و منفور است. به نظر می‌رسد جمالزاده می‌خواهد با توصیف حبیب‌الله و سرباز روسی در دو قطب کاملاً متفاوت، برخورد ایرانی هموطن خود را با دشمن مهاجم نشان دهد. او اگرچه با توصیفهای دلنشین، رفتار انسانی حبیب‌الله را تأیید می‌کند، اما با انتخاب نام داستان و اشاره به رفتار نیکی که با بدی پاسخ داده می‌شود، برخی از ناکامیهای هموطنان خود را معلول این ویژگی ذاتی آنان می‌داند.

۳-۱-۱- وضع ظاهری

حبیب‌الله کلاه‌نمدی بروجردی بر سر، کمربند

مجلس که... راه را نشان می‌داد بیرسم برادر این مسئله امروز چه قضیه‌ای است و مطلب چیست و بازارها را چرا بسته‌اند ولی دیگر فرصت نشد و یک‌دفعه خودم را در محضر و کلا دیدم و از دست‌پاچگی یک لنگه کفشم از پا درآمد و یک پا کفش و یک پا برهنه وارد شدم. (صص ۴۸ - ۴۹)

(ب) جعفر پنبه‌زن در برخورد با مردم:

در برابر آنچه که از سیاست نمی‌داند، از عهده این بخش خوب برمی‌آید؛ قول و وعده بیهوده دادن. تا به بازار رسیدم تمام طومار مرافعه‌های شرعی و عرفی صد ساله شهر تهران را به گوشم خواندند و من هم هی قول و وعده بود که مثل ریگ خرج می‌کردم. (ص ۵۵)

۲-۲- پادوی سیاسی خاقان السلطنه

تملق‌گویی و چاپلوسی این پادوی سیاسی بسیار خوب توصیف شده است.

۲-۲-۱- وضع ظاهری

در همین بین صدای سلام علیکم غرابی چرتم را در هم درآورد و در مقابل خود شخصی را دیدم که گویا در هر عضو یک فنر کار گذاشته‌اند. انگار در قالب تعارف و تملق ریخته شده بود. دهنش می‌گفت «خانه‌زادم» چشمش می‌گفت «کمترین شما هستم». گردنش خم و راست می‌شد و می‌گفت «خادم آستان شمایم». (ص ۵۷)

۲-۲-۲- گفتگو

از بس اخلاص و ارادت خدمت شما دارم نمی‌دانم مطلبم را چطور ادا کنم... خاقان السلطنه خیلی مرحمت در حق شما دارد. خیر از اینها بیشتر خیلی بیشتر! من دیگر هر چه توانسته‌ام وظیفه ارادت را ادا کرده‌ام و در تعریف و تمجید شما کوتاهی نکرده‌ام... من خدمتشان عرض کرده‌ام که آقا شیخ جعفر در هر محفل و مجلسی مداح است. (ص ۵۹)

۲-۲-۳- رفتار

... مثل دجال گویا هر موی تنش زبانی داشت و از همین تعارفهای صد تا یک قاز قالب می‌زد. مدتی دراز، سبزی ما را پاک کرد. اول دعاگوی ساده بود بعد فراش و خادم آستانه ما شد... لبهایش مثل دندان‌آسیا می‌جنبید و آرد دعا بیرون می‌ریخت. (صص ۵۷-۵۸)

۲-۳- مردم

در این داستان، مردم از همان دسته و گروهی هستند که جعفر پنبه‌زن از میان آنها بر خاسته است؛ عامی نادان، بی‌خبر از سیاست، دنباله‌رو، فرصت‌طلب و سودجو. جمالزاده، رفتار این مردم را چنین توصیف

ابریشمی یزدی بر کمر، کینک کردی بر دوش، گیوه
آجیده اصفهانی بر پا... (ص ۷۳)

جوانی بود بیست و دو ساله، خوشگل، خوش اندام،
بلندقند، چهارشانه، خرم و خندان، خوشگو، خوشخو،
متلکشناس، کنایه فهم، مشتکی خون گرم، زورخانه کار
و دیگر طرف محبت و اعتماد همه اهل ملایر... (ص
۷۱)

۲-۱-۳- گفتگو

بنده خدا زخمی است. زبانش دروغ بگوید خون
سرخش که راست می گوید، اگرچه دشمن است با
دشمن خوار و زبون بی مروتی و ناجوانمردی است، خدا
را خوش نمی آید این بیچاره را در این حال بگذاریم و
برویم. (ص ۷۶)

۳-۱-۳- رفتار

خود را به روسی رسانده زیر بازویش را گرفته با
مهربانی تمام بلندش نمود و کمکش کرد و به طرف
گاریش آورد. (ص ۷۶)

لنگی از خورجین شکاری... در آورد و با مهربانی تمام
به روی زخمش بست. (ص ۷۷)

عبای کردی گرم و نرم خود را از دوش برداشته و به
دوش قزاق انداخت. (ص ۷۹)

۲-۲- قزاق روسی

این سرباز و دوستانش که دم دهکده کنگاور با هم
دیدار می کنند، نماینده بیگانگان مهاجم، در آن سالهای
آشوب و ناآرامی هستند، که هستی مردم ایران را به
نابودی کشاندند.

۱-۲-۳- وضع ظاهری

یک نفر قزاق روسی... با صورت استخوان درآمده و
موی زرد به روی برف افتاده و با صورت محزونی هی
التماس می کرد. (ص ۷۶)

۲-۲-۳- رفتار

چشم من در موقعی که پولها از کیسه ریخت از
قضا به چشم روسی افتاد و دیدم برق بدی زد و مثل
گرسنه ای که کباب ببیند همان با چشم می خواست
پولها را بلع بکند. (ص ۷۸)

در همان حال پیاده شدن من دیدم چیزی به
رفقاییش گفت و قزاقها هم نگاه تند و تیزی به حبیب الله
انداختند. (ص ۷۹)

قزاق نخراشیده نتراشیده دیگری... دست آورده میج
حبیب را گرفته و با قوت تمام او را از گاری کشید
پایین و قزاقهای دیگر امان آنکه بگذارند بفهمد مطلب
از چه قرار است نداده و از هر طرف به باد شلاقش
گرفتند. (ص ۸۰)

۴- درد دل ملا قربانعلی

قربانعلی، در سفری به مشهد، به دلیل بی پولی، شاگرد
یک روضه خوان شده و پس از درگذشت استادش،
همسر او را به زنی می گیرد و به شغل روضه خوانی
ادامه می دهد. وی که پس از روضه خوانی برای دختر
بیمار همسایه، او را دیده است، عاشق دختر می شود؛
ولی موانع متعدد اخلاقی، شرعی و عرفی را بر سر راه
خود دیده و نمی تواند این محدودیتها را بپذیرد.

۱-۴- ملا قربانعلی

قربانعلی به عنوان تنها شخصیت برجسته داستان،
نماینده روحانی نمایی است که سیر حوادث او را به این
کسوت در آورده است، بی آنکه شرایط و مقدمات لازم را
فراهم نموده باشد.

۱-۱-۴- گفتگو

الف) در روایت داستان و مرور خاطرات

چون صدای گرمی هم از برکت سیدالشهدا داشتم
کارم رونقی گرفت. (ص ۸۶)

از صدقه آل عبا یاد و هوش خوبی داشتم. (ص ۸۷)

همین که از برکت سیدالشهدا حالم بهتر شد... (ص ۸۹)

عیانم با فاطمه زهرا محشور شود که زن بی مثلی
بود... (ص ۸۹)

گفتم ضعیفه ناقص العقل (خامس آل عبا شفیعش
بشود که زن نبود جواهر بود)... (ص ۹۳)

کاربرد بیش از حد تکیه کلامهایی از این دست، به
گونه ای تکرار منفی بدل شده و دقیقاً در معنای عکس
آن، مفهوم می یابد. همچنین با توجه به سرنوشتی
که قربانعلی دچار آن شده است، نوعی جنبه طنز و
انتقادی به آن می بخشد.^{۱۹}

ب) در خطاب به خداوند

ای تویی که نمی دانم هستی و نمی شود هم گفت
که نیستی... آخر اگر مقصودت از خلقت ما و زمین و
آسمان همین است که چه فایده! آخر کربلایی خدا
تو که امام حسین را آفریدی شمر ذالجوشن را چرا
می آفرینی؟!... (ص ۹۵)

۲-۱-۴- رفتار

در سفری به مشهد رضا... در برگشتن مخارجم تمام
شد و همان جا ماندنی شدم و پیش یک روضه خوان
اصفهانی نوکر شدم. کم کم خودم هم بنای روضه خوانی
را گذاشتم... (ص ۸۶)

دست دراز کردم که دوهزاری را بگیرم ولی دستم
را لرزه غریبی گرفته بود. دوهزاری از دستم افتاد به
زمین... دختر هم خم شد که دوهزاری را بگیرد... و
دفعتا چادرش گیر کرد به درخت گل سرخی و از سرش

افتاد... قلمب با کمال شدت بنای زدن را گذاشت و بدون آنکه منتظر دوهزاری بشوم از خانه بیرون جستم و در پشت در مثل اینکه حالت غشی به من دست داده باشد، به سکوی خانه تکیه کرده و مدتی با حال خراب همان طور ایستادم.^{۲۰} (ص ۸۹)

۵- بیله دیگ بیله چغندر

راوی داستان فردی ایرانی است که در فرنگستان، در شرایطی خاص با دلاکی فرنگی، هم صحبت می شود و دلاک، که دست تصادف، او را به مستشاری کارهای مهم و مختلفی در ایران رسانده بود، از خاطرات خود سخن می گوید.

به درجه مستشاری رسیدن یک دلاک ساده، خود مصداق این جمله از داستان است:

سرتاسر ایران مثل کارناوالی است که هر کس به هر لباس بخواهد، می تواند دربیاید. (ص ۱۰۵)

۱-۵-۱ دلاک فرنگی

۱-۱-۵- گفتگو

سخنان دلاک فرنگی، انتقادآمیز و به گونه ای آمیخته با طنز و گاه هجو است. او، به صراحت، از برخی خصوصیات و صفات ایرانیان، انتقاد می کند. اما هر جا سخن از آداب و رسوم ملی یا ویژگیهای فرهنگی و مذهبی آنان است، برای کاستن از لیه تیز انتقاداتش، از نوعی تجاهل العارف بهره می گیرد.^{۲۱}

دروغ ناخوشی ملی و عیب فطری ایشان است و قسم شاهد بزرگ این معنی... از روح و جان مرده و زنده گرفته تا سر و چشم نازنین و ریش و سبیل مبارک و دندان شکسته و بازوی بریده تا به آتش و آب حمام، همه را مایه می گذارند تا دروغ خود را به کرسی بنشانند. (صص ۱۰۷-۱۰۸)

زبانی دارند که مار را از سوراخ بیرون می کشد. (ص ۱۱۰)

۲-۵-۱-۲ رفتار

نویسنده، طنز اصلی داستان را در دو شغل همزمان دلاک فرنگی، طرح کرده است. او در حالی که مقامی به مراتب بالاتر از ارباب خود دارد، «اغلب با سر و سینه پر از نشانه های شیر و خورشید و نشانه های علمی رنگارنگ»^{۲۲} باید او را در حمام سرخانه اش مشت مال دهد.

۶- ویلان الدوله

«ویلان الدوله»، سرگذشت فردی لابلالی و سربار جامعه است که از خود هیچ ندارد و قصادر به بازیابی جایگاه اصلی خود در جامعه نیست. هر شب در جایی می خوابد و هر روز میهمان کسی است. وی، سرانجام، خسته و دلزده از این وضعیت نامناسب، خودکشی می کند.

۱-۶-۱ ویلان الدوله

شخصیت ویلان الدوله، از جنبه های گوناگون به خوبی توصیف شده است؛ سر و وضع ظاهری، نحوه گفتار و شیوه رفتار. پایان کار ویلان الدوله نیز بسیار منطقی و به جا رقم خورده است.

۱-۱-۶-۱ وضع ظاهری

ویلان الدوله می خواهد لباسهایش را ببوشد. می بیند جورابهایش مثل خانه زنبور سوراخ و پیراهنش مانند پیراهن عشاق چاک اندر چاک است. (ص ۱۲۰)

عباراً به دوش می اندازد که بیرون برود می بیند عبایی است که هفت هشت روز قبل از خانه یکی از آشنایان هم حوزة عاریت گرفته و هنوز گرفتاری فرصت نداده که ببرد پس بدهد. بیچاره ویلان الدوله مثل مرده شورها هر تکه لباسش از جایی آمده و مال کسی است. (ص ۱۲۱)

۲-۱-۶-۲ نام

نامی که نویسنده برای شخصیت داستان خود برگزیده است، ضمن تناسب با ویژگیهای اخلاقی و روحی او، دقیقاً در جهت طرح اصلی داستان است.^{۲۳}

۳-۱-۶-۳ گفتگو

این مردم به من بیچاره مجال نمی دهند آب از گلویم پایین برود چه برسد به اینکه بروم خودم یک جفت جوراب بخرم و حالا هم... وزیر داخله منتظرم است و وقت اینکه به خانه سری زده جورابی عوض کنم ندارم. آنجا به اندرون بگو زود یک جفت جوراب و یک پیراهن از مال آقا بفرستند که می ترسم وقت بگذرد.^{۲۴}

شخصیتهای داستانی جمالزاده

شخصیتهای داستانی در یکی بود و یکی نبود، شخصیتهای ساده ای هستند. شخصیتهای یک بعدی که با یک ویژگی واحد معرفی شده و به گونه ای برجسته و اغراق آمیز نمایش داده می شوند؛ هیچ یک از آنها در سایر ابعاد وجودی خود گسترش نمی یابند، در تعامل با سایر شخصیتهای و حوادث گوناگون قرار نمی گیرند، یک رفتار واحد دارند و اغلب با یک جمله در بدو ورود به داستان توصیف می شوند و نویسنده پس از آن توصیف، حرف تازه ای درباره آنها بیان نمی کند. صفات نیک و بدشان بر اساس نخستین توصیفات، شکل می گیرد و تا پایان داستان بر اعتبار خود باقی می ماند.

۱. فارسی شکر است: شرایط فراهم آمده در این داستان، در عصری که جمالزاده زندگی می کرد، نمونه های فراوانی در جامعه ایرانی داشت. هر یک از شخصیتهای داستان (مرد عربی دان، جوانک فرنگی مآب، رضیان، مأموران تذکره و حتی خود راوی) تیپهای کاملاً شناخته شده جامعه ایرانی هستند. بعید نیست نویسنده در مأموریتی که از جانب کمیته ملتیون برلین به ایران آمده بود، با ماجرای شبیه به این داستان

برخورد کرده باشد.^{۲۵}

اگر چه با توجه به عنوان داستان، در فارسی شکر است، طنز سیاسی و اجتماعی در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد، اما از نخستین سطرها و همزمان با درونمایه اصلی، مورد توجه است و پایه پای آن تا سطرهای پایانی ادامه می‌یابد.

۲. **رجل سیاسی:** جعفر حلاج، رونوشت ساده‌ای است از شخصیت‌هایی که جمالزاده در ایام نوجوانی در ایران با آنها برخورد کرده است. او که به خاطر توسل به شیوه‌های عوام‌فریبانه برای بهبود موقعیت خود، محکوم می‌شود، جامعه عوام‌زده و آشفته خود را نیز محکوم می‌کند که زمینه چنین ترفندهایی را فراهم نموده و در برابر آن سکوت اختیار می‌کند.

۳. **دوستی خاله خرسه:** نویسنده، چند تیپ اجتماعی آشنا برای ایرانیان معرفی می‌کند که نقشهای فرعی در جریان داستان دارند؛ همچون: رئیس اداره مالیه، جعفر خان غلام پست، شاهزاده تویسرکانی، و البته در مقابل رفتار ناجوانمردانه قزاقهای روسی، در فرصتهای ممکن، زمینه را برای رفتار هر چه بزرگوارانه‌تر و انسانی‌تر حبیب‌الله فراهم می‌کند.

۴. **درد دل ملا قربانعلی:** شخصیت دوگانه قربانعلی نیز که با حيله و نیرنگ مدارج ترقی و کمال را پیموده و به موقعیتی در جامعه دست یافته است، از سوی همان جامعه و مطابق با اصول و قوانین همان مذهبی که او خود مبلغ آن است طرد و محکوم می‌شود.

۵. **بیله دیگ بیله چغندر:** طرح اصلی داستان، در واقع تأییدی است بر ماجرابی که در داستان «رجل سیاسی» اتفاق افتاده است و مصداق بارز این جمله دلاک فرنگی: سرتاسر ایران مثل کارناوالی است...^{۲۶}

۶. **ویلان الدوله:** نکته جالب توجه درباره شخصیت ویلان الدوله آن است که نویسنده او را به گونه‌ای اختصاصی در جامعه ایران معرفی می‌کند: «از آن گیاههایی است که فقط در خاک ایران سبز می‌شود.»^{۲۷}

جمالزاده، به طور متناوب در داستانهای این مجموعه از سه عنصر گفتگو، وضع ظاهری و رفتار بهره می‌گیرد. اگر عنصری در یک داستان غلبه می‌یابد و سایر عناصر را تحت الشعاع قرار می‌دهد، او سعی می‌کند این کاستی را در داستانهای دیگر جبران کند. اما در مورد انتخاب نامهای مناسب، او توفیق چندانی نمی‌یابد و جز در آخرین داستان این مجموعه، هیچ‌یک از نامها کمکی به شخصیت‌پردازی داستانهای او نمی‌کند.

منابع و مراجع:

۱. آرین پور، یحیی: *از صبا تا نیما*، تهران، زوار، چ ۵، ۱۳۷۲.
۲. بالایی، کریستف اوآ میشل کویی پرس: *سرچشمه‌های داستانهایی کوتاه فارسی*، ترجمه احمد کریمی حکاک، تهران، پایپروس، چ ۱، ۱۳۶۶.
۳. جمالزاده، سید محمدعلی: یکی بود و یکی نبود، تهران، سخن، چ ۱، ۱۳۷۹.
۴. فرهنگ عامیانه جمالزاده، تهران، فرهنگ ایران زمین، چ ۴، ۱۳۴۱.
۵. دهباشی، علی: یاد جمالزاده، تهران، ثالث، چ ۱، ۱۳۷۷.
۶. عبداللهیان، حمید: *شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر*، تهران، نشر آن، چ ۱، ۱۳۸۱.
۷. مهرین، مهرداد: *سرگذشت و کار جمالزاده*، تهران، کانون معرفت، چ ۴، ۱۳۴۴.
۸. میرصادقی، جمال: *ادبیات داستانی (قصه، داستان کوتاه، رمان)*، تهران، ماهور، چ ۲، ۱۳۶۵.
۹. *عناصر داستان*، تهران، سخن، چ ۳، ۱۳۷۶.
۱۰. میرعابدینی، حسن: *صد سال داستان‌نویسی ایران*، تهران، چشمه، چ ۳، ۱۳۸۳.
۱۱. یوسفی، غلامحسین: *دیناری با اهل قلم*، تهران، علمی، چ ۵، ۱۳۷۵.

پی‌نوشتها:

۱. ر.ک: بالایی، کریستف اوآ میشل کویی پرس: *سرچشمه‌های داستانهایی کوتاه فارسی*، ترجمه احمد کریمی حکاک، تهران، پایپروس، چ ۱، ۱۳۶۶، ص ۷.
۲. اگر چه یکی بود و یکی نبود را نخستین اثر ادبی جمالزاده قلمداد کرده‌اند، ولی سخن دقیق‌تر آن است که این کتاب نخستین اثر ادبی چاپ‌شده نویسنده است. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: پیشین، ص ۱۲۹.
۳. آرین پور، یحیی: *از صبا تا نیما*، تهران، زوار، چ ۵، ۱۳۷۲، جلد ۲، ص ۲۸۱.
۴. ر.ک: یوسفی، غلامحسین: *دیناری با اهل قلم*، تهران، علمی، چ ۵، ۱۳۷۵، جلد ۲، ص ۲۴۹.
۵. مهرین، مهرداد: *سرگذشت و کار جمالزاده*، تهران، کانون معرفت، چ ۴، ۱۳۴۴، ص ۱۷۷.
۶. میرعابدینی، حسن: *صد سال داستان‌نویسی ایران*، تهران، چشمه، چ ۳، ۱۳۸۳، جلد ۱ و ۲، ص ۱۶۳.
۷. ر.ک: غلامحسین یوسفی: پیشین، جلد ۲، ص ۲۴۸.
۸. اغلب آثاری که در پاورقی معرفی شده‌اند از این دسته‌اند.
۹. ک. ای. چایکین. نقل از یحیی آرین پور: پیشین، جلد ۲، ص ۲۸۱.
۱۰. همان: ص ۲۸۱.
۱۱. مهرداد مهرین: پیشین، ص ۱۳۰.
۱۲. همان: صص ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۷۱.
۱۳. کریستف بالایی و میشل کویی پرس: پیشین، صص ۹۸.
۱۴. دستغیب، عبدالعلی: جایگاه جمالزاده در نثر نوی فارسی، از کتاب *یاد جمالزاده*، علی دهباشی، تهران: نشر ثالث، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۲۵۱.
۱۵. مهرداد مهرین: پیشین، ص ۱۹۴.
۱۶. جمال میرصادقی: پیشین، ص ۶۰۱.
۱۷. همچنین ر.ک: ص ۵۱.
۱۸. رشوه‌ای که پادوی سیاسی برای جعفر حلاج آورده بود ده تومان بیشتر نبود. ر.ک: ص ۶۰.
۱۹. همچنین ر.ک: صص ۸۵، ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۹۷.
۲۰. همچنین ر.ک: صص ۹۳ و ۹۸.
۲۱. همچنین ر.ک: صص ۱۱۱-۱۱۶.
۲۲. ر.ک: ص ۱۰۷.
۲۳. ویلان الدوله: ویلان، سرگردان، سرگشته بی کار بی‌عار. (فرهنگ عامیانه جمالزاده، ص ۴۲۶)
۲۴. البته او نگران سپری شدن وقتی است که باید به دخالت و فضولی در کار دیگران صرف کند.
۲۵. کریستف بالایی و میشل کویی پرس: پیشین، ص ۲۱۵.
۲۶. ر.ک: ص ۱۰۵.
۲۷. ر.ک: ص ۱۹۹.

سپهر روزگار
سازگار
۱۱۱